

فیلم نجیب و اثربخش «۲۳ نفر» به مثال خوبی در حوزه چرخه تولید فرهنگی از ادبیات به سینما بدل شده است

روایت ۲۳ مرد



عاطفه جعفری

روزنامه‌نگار

«۲۳ نفر» فقط یک خاطره نیست واقعیتی است که وجود داشته و حالا به پرده سینما آمده است. نخستین مواجهه گسترده مخاطبان عام با قصه «آن ۲۳ نفر» را باید مربوط به حضور آنها در برنامه تلویزیونی ماه‌عسل در سال ۹۴ دانست. داستان این ۲۳ نفر از اسارت در عملیات بیت‌المقدس آغاز می‌شود و در ادامه در شرایطی که دوره اسارت خود را می‌گذرانند، صدام دستور می‌دهد از بین ۲۰۰ نفر اسیر «این ۲۳ نفر» را که رنج سنی‌شان بین ۱۳ تا ۱۹ سال بوده، جدا کنند. طبق نقشه و برنامه‌ریزی یعنی‌ها برای «این ۲۳ نفر» کفش و لباس شیک خریده می‌شود تا آنها را برای شوی تبلیغاتی صدام آماده کنند. صدام به‌همراه دختر خردسالش یک جلسه با «این ۲۳ نفر» تشکیل می‌دهد تا با استفاده از عکس‌های این جلسه به تبلیغ علیه جمهوری اسلامی بپردازد. بنابراین وقتی «این ۲۳ نفر» از قصر به زندان بغداد بازمی‌گردند به‌واسطه احساس گناهی که داشتند، دست به اعتصاب غذا می‌زنند و سه شرط برای رژیم یعنی عراق تعیین می‌کنند: اول اینکه تبلیغات را متوقف کنند، با نماینده صلیب‌سرخ دیدار کنند و در آخر آنها را به اردوگاه بازگردانند. اما رژیم یعنی عراق دست به شکنجه این نوجوانان می‌زند. هرچند درنهایت وادار به پذیرش شروط آنها و بازگرداندن این نوجوانان به اردوگاه می‌شود. حالا این «بیست‌وسه نفر» به قاب دوربین اما در مدیوم یک فیلم آمده‌اند، سازمان رسانه‌ای اوج تصمیم گرفت این خاطرات را به فیلم تبدیل کند و درنهایت مهدی جعفری که قبلاً مستند این داستان را ساخته بود، به‌عنوان کارگردان انتخاب شد و فیلم ساخته شد. فیلمی که عموماً بازیگرانش همه نابازیگر هستند و مطمئناً برای ساخت سختی‌های زیادی داشته است. در صفحه امروز گفت‌وگویی داشتیم با کارگردان فیلم و همین‌طور احمد یوسف‌زاده نویسنده کتاب ۲۳ نفر و بازخوانی‌ای داشتیم از صحبت‌های سردار قاسم سلیمانی هنگام ساخت این فیلم.

داستان‌های چندلایه در یک درام صد دقیقه‌ای

مهدی جعفری مدیر فیلمبرداری در سینمای ایران است که با کارگردان‌های نام‌آشنایی کار کرده. به وقت شام، دهلیز، عصر یخبندان و... ازجمله فیلم‌هایی است که او مدیریت فیلمبرداری‌شان را به عهده داشته اما او فیلم‌های مستند، فیلم کوتاه داستانی و چند فیلم سینمایی را هم کارگردانی کرده است. به بهانه ساخت بیست‌وسه نفر و اکران آن در سی‌وهفتمین جشنواره فیلم فجر به سراغش رفتیم تا برایمان از نحوه ساخت این فیلم سینمایی بگوید.

درست است که مدیوم فیلم داستانی و مستند با هم متفاوت است، اما شما که مستند ۲۳ نفر را ساخته بودید، فکر نمی‌کردید در ساخت فیلم به تکرار بیفتید؟

یکی از دشواری‌های ساخت فیلم بیست‌وسه نفر همین عقیه ساخت یک مستند از این موضوع بود، آن هم توسط فیلمسازی که می‌خواهد فیلم سینمایی آن را بسازد. خوشبختانه من در تمام این سال‌ها هم در حوزه مستند کار کرده‌ام و هم در عرصه سینما و هر دو عرصه را تا اندازه‌ای می‌شناسم. باید توجه داشته باشیم مخاطبان هر دو رسانه می‌توانند از طیف‌های مختلفی باشند و اگرچه ممکن است اشتراکی میان برخی مخاطبان آثار مستند و سینمایی باشد اما بسیاری از تماشاگران آثار سینمایی از دیدن فیلم‌های مستند غافل هستند یا علاقه‌ای به آن نشان نمی‌دهند. از طرفی روایت سینمایی با روایت مستند به‌طور کلی با یکدیگر متفاوت است. از آنجا که خود ماجرای واقعی ۲۳ نفر از جنبه‌های دراماتیک قوی برخوردار بود، من از همان سال‌هایی که درگیر ساخت مجموعه مستند آن بودم، در ذهن خود امکان یک اقتباس سینمایی را می‌پوراندم و معتقد بودم می‌شود یک فیلم سینمایی خوب از این ماجرای واقعی ساخت.

کمی از سختی کار با نابازیگرها بگویید؟ مطمئناً به نسبت بازیگر حرفه‌ای، کار با نابازیگرها سختی‌های خودش را دارد؟ مخصوصاً که همه نوجوان باشند.

بله. سازوکار بازیگری در این فیلم با فیلم‌های دیگر سینمای ما کمی متفاوت بود. ۲۳ نوجوان که اغلب آنها باید با لهجه‌های گوناگون صحبت می‌کردند. ما حدود یک‌ماه و نیم در پیش تولید فراخوان می‌دادیم و در آموزشگاه‌های مختلف به دنبال بازیگران نوجوان بودیم، هم در تهران و هم در شهرستان‌ها. بالاخره بعد از چندین مرحله حذف و اضافه به ترکیب فعلی رسیدیم و مدت یک‌ماه تمام هم با آنها تمرین می‌کردیم. در تمرین‌ها الزاماً موضوع متن فیلمنامه این فیلم در میان نبود.

اصلی‌ترین هدف من و جمشید بهمنی بازی‌گردان فیلم یکسان کردن سطح بازی بازیگران در فیلم بود، چه میان نوجوانان و چه در دیگر بازیگران فیلم. سه، چهار نفر از این بچه‌ها قبلاً جلوی دوربین رفته بودند و چند نفری هم سابقه بازی در تئاتر داشتند و بیشترشان هم هیچ سابقه بازیگری نداشتند و به خاطر فیزیک چهره و مشخصات ظاهری‌شان انتخاب شده بودند. راستش را بخواهید این بچه‌ها اینقدر پرنرژی و سختکوش بودند که ما دیگر به هنگام فیلمبرداری مشکلی با آنها نداشتیم. طبیعتاً من برای رسیدن به آن شخصیت‌هایی که در ذهن خود خلق کرده بودم، گاهی مجبور به تکرار یا سختگیری می‌شدم اما

رشادت‌ها بر پرده سینما

این روزها آرزوی احمد یوسف‌زاده برآورده شده است، آرزویی که خاطراتش به پرده سینماها بیاید و خیلی‌ها بدانند آنها چه روزگاری را گذراندند. یوسف‌زاده همان زمان که کتاب را نوشت و بعد هم به برنامه ماه‌عسل رفت، باز هم فکر نمی‌کرد استقبال از کتاب آنقدر زیاد باشد. او بعد از رونمایی در نمایشگاه کتاب گفت: «واقعاً غیرقابل توصیف است. در نمایشگاه کتاب امسال به‌طور بی‌وقفه، حدود ۱/۵ ساعت داشتم کتاب‌هایم را برای مردم امضا می‌کردم؛ خیلی برخورد‌های خوبی با من و کتاب شد، شاید حدود ۲۰۰ کتاب را پشت‌سر هم امضا کردم.» دوست داشت حاتم‌ی کیا فیلم کتابش را بسازد، اما بالاخره قرعه به نام مهدی جعفری افتاد و باز هم راضی است که حالا بر پرده سینماها هستند و مردم گوشه‌ای از رشادت‌هایشان را می‌بینند. او توفیق بزرگ کتاب را نظر رهبر انقلاب



علاقه و هوش این بچه‌ها باعث می‌شد کار با آنها به‌هیچ‌وجه خسته‌کننده نباشد؛ چراکه نتیجه و خروجی کارشان جلوی دوربین درجه یک بود. ناگفته نماند حدود ۱۰ نفر از این بچه‌ها از شهرستان‌های مختلف به تهران آمده بودند و برای حضور در نقش خود چیزی حدود چهار ماه تمام از خانه و خانواده‌شان دور بودند. از همه آنها سیاست‌گزارم که با هنرنمایی زیبای خود جهان داستان ما را برای تماشاگران واقعی و باورپذیر کردند.

اقتباس ادبی در کشور ما همیشه مشکلاتی داشته است. شما در ساخت این فیلم داستانی دچار مشکل نشدید؟ ببینید نکته اینجااست که یک کتاب ماجراهای زیادی دارد اما خوب وقتی به فیلم تبدیل می‌شود، مطمئناً باید کوتاه شود و همین کوتاه‌شدن کار را سخت می‌کند. سختی‌های فیلم شما چه چیزهایی بود؟

از آنجایی که این اشتباه در این چند وقت اخیر صورت می‌گیرد، بعضی دوستان گمان می‌کنند فیلم سینمایی بیست‌وسه نفر اقتباسی از کتاب آن ۲۳ نفر نوشته دوست خویم احمد یوسف‌زاده بوده است. بهتر است این توضیح را بدهم که کتاب آن بیست‌وسه نفر تنها یکی از منابع مورد پژوهش این فیلم بوده. یعنی فیلم براساس خود واقعیت ساخته شده است و نه براساس این کتاب، پس نمی‌تواند یک اقتباس ادبی در سینما به شمار آید بلکه یک اقتباس از واقعیت است.

منابع دیگر من در این فیلم افراد گروه ۲۳ نفر و شخص ملاصالح قاری بود و همین‌طور مجموعه مستند ۲۳ نفر که من در سال ۸۷ برای شبکه چهار سیما ساختم. (دکتر محمد شهباء محقق این مستند بوده‌اند و آقای علیرضا رئیس‌یان هم تهیه‌کننده‌اش.) همچنین بخش‌هایی از فیلمنامه را براساس کتاب ملاصالح قاری نوشته خاتم رضیه غیبشی به نگارش درآورده‌ام. پس این فیلم نمی‌تواند الزاماً یک اقتباس ادبی تلقی شود. اما نکته‌ای که به آن اشاره فرمودید یکی دیگر از موانع سخت پیش روی من بود برای نگارش فیلمنامه. اینکه جهان گسترده و پیچیده این داستان چند لایه را چگونه در یک درام صد دقیقه‌ای برای سینما قابل دیدن کنم. چه چیزهایی باید حذف می‌شد و چه چیزهایی باید به آن اضافه می‌شد تا سروسرکل یک فیلم سینمایی را به خود بگیرد؟! امیدوارم حاصل کار ما هم خود افراد ۲۳ نفر را راضی کند و هم تماشاگرانش را.



در مورد آن می‌دانند و دیداری که با ایشان داشت را به قول خودش هیچگاه فراموش نمی‌کند. تقریظ رهبری بر این کتاب بهانه ساختن فیلم سینمایی از آن را تقویت کرد.

تلاش برای روایتی بکر از قصه‌ای آشنا

زهراشعبان شمیرانی
روزنامه‌نگار

حتی قبل‌تر، از زمان کلید خوردن تولید این پروژه، امیدها و کنجکاوی‌ها را برانگیخته بود. این فیلم براساس کتاب خاطرات خودنوشت احمد یوسف‌زاده از نوجوانان اسیر، توسط مهدی جعفری ساخته شده است. جعفری ۱۰ سال قبل براساس همین قصه، مستندی تلویزیونی ساخته بود و برای اولین‌بار از حضور نوجوانان در جبهه سخن گفته بود. مستندی که کمتر به چشم آمد اما باعث شد ماه رمضان سال ۱۳۹۴ احسان علیخانی در برنامه «ماه‌عسل» میزبان آن ۲۳ نفر به‌علاوه ملاصالح قاری شود. آن قسمت از برنامه بسیار دیده شد و بازتاب‌های زیادی از سوی سلاطین مختلف داشت. نوجوانانی که سال ۶۱ به‌طور متوسط ۱۵ سال داشتند و اکنون حدود ۵۰ سال دارند. این بیست‌وسه نفر اما از رازی پرده برداشتند و آن راز، ملاصالح قاری است با داستانی سراسر مظلومیت و شرافت. ملاصالح از اعراب خوزستان است که در جریان جنگ در پوششی غیر از ظواهر یک رزمند، به اسارت درآمد و از آن پس برای کمک به وضعیت اسرا، در حکم نفوذی به مترجم صدام تبدیل شد. از او و حضور و نزدیکی‌اش به صدام فیلم‌هایی موجود بود و همین امر سبب شد در ایران به او به چشم یک وطن‌فروش نگاه شود تا وقتی که حاج‌آقا ابوترابی (ملقب به سیدالاسرا) بر بی‌گناهی و خدمات او شهادت داد. بیست‌وسه نفر، با شرح جزئیات تعریف کردند که ملاصالح تا چه اندازه به ایرانی‌های اسیر خدمت کرده و چه رنجی را متحمل شده است. به شهادت این بیست‌وسه نفر اگر هوشمندی و ایثار ملاصالح قاری نبود، عرصه بر اسرا به‌ویژه نوجوانان اسیر بسیار تنگ می‌شد. پس از حضور «۲۳ نفر» در تلویزیون و به‌نوعی لو رفتن داستان اسارت آنان و ماجرای ملاصالح، ساخت فیلم سینمایی با دشواری همراه بود. در واقع به‌سختی پرداختن یک موضوع تاریخی و جنگی، این حساسیت را نیز باید اضافه کرد که روایان اصلی این داستان، در قید حیات هستند و حتی خودشان هم با جذابیت بسیاری داستان خود را روایت کرده‌اند. این دشواری می‌توانست پاشنه‌آشیل اولین ساخته سینمایی مهدی جعفری باشد اما خوشبختانه به این آسیب دچار نشد. همان‌طور که گفتیم توقعات از پروژه «بیست‌وسه نفر» بالا بود و طبیعتاً برآورده‌کردن این انتظارات ساده نبود. فیلم به لحاظ فیلمنامه به پختگی نرسیده بود و از طرفی نقش نوجوانان که ۲۳ نابازیگر آن را ایفا می‌کردند از حد تیپ فراتر نرفته بود، درحالی که تنها یکی از این نوجوان‌ها که سال قبل در «بیست‌ویک روز بعد» محمدرضا خردمندان پس از مهدی قربانی، خوش درخشید، توانسته بود تا اندازه‌ای در شخصیت شدن، نزدیک شود و همان یک شخصیت به فیلم کمک کرد. علاوه‌بر هویت متعین نداشتن نوجوانان، ملاصالح هم مشخص نبود که چه گذشته‌ای داشته و چرا آن‌جاست. این ضعف فیلمنامه به کلیت موضوع آسیب زده و ممکن است وفادار نبودن به متن اصلی خاطرات، تلقی شود. فیلم البته لحظات جذابی داشت که به دلیل دیالوگ‌های طنزگونه، موقعیت‌های نه‌چندان کم‌دی رابه‌شوخی‌های دلپذیر و به اندازه تبدیل کرده بود. اما در تمام فیلم نه‌تصویری از تیرگی روزگار اسارت ارائه شد، نه از عهده نشان دادن بزرگی کار آن ۲۳ نفر برآمد. حتی می‌توان چنین گفت که سکانس‌های طنز، ناجی فیلم شده اما باید دید چنین غلبه‌ای، ما را به هدف فیلم نزدیک کرده‌است؟ کتاب وروایت خودبیست‌وسه نفر در تلویزیون از نسخه سینمایی اثر، جلوتر است و فیلم نتوانسته به کسانی که در جریان ماجرا بودند، چیزی بیفزاید؛ نه از حیث تصور و نه تصویر. گرچه احساس خوشایندی از تماشای فیلم به خیلی از مخاطبان منتقل شد اما این اتفاق بیشتر به دلیل ماهیت خود داستان بود و همان چند سکانس باتمک. یکی دیگر از اشکالاتی که هم به فیلمنامه بازمی‌گشت و هم به کارگردانی آن، صحنه‌ای بود که اسرای عراقی به این نوجوان‌ها سپرده می‌شوند و تصویری

حماسه‌ای بزرگ برای آرمان‌های کشور

سردار سلیمانی مدتی پس از انتشار تقریظ رهبری بر این کتاب یادداشتی را خطاب به احمد یوسف‌زاده، نویسنده این کتاب نوشت. در بخشی از این یادداشت آمده بود: «احمد عزیزم! تقریظ و تحسین رهبر عزیزمان مرا تشویق به خواندن کتابت کرد و پس از قرائت آن به مقام غیبه خوردم و افسوس در کارنامه‌ام یک شب از آن شب‌ها و یک روز از آن روزهای گرفتار در قفس را ندارم. شما عارفان حقیقی و عابدان به عبودیت رسیده‌ای هستید که به‌عرش رسیدید. ای کاش در همان بالا بمانید. چه افتخارآمیز است.» آغاز فیلمبرداری این فیلم هم با حضور سردار سلیمانی بود و در حاشیه آن گفت: «زمان جنگ بچه‌های کم‌سن و سالی در جبهه‌ها حضور داشتند که با گریه و التماس دوست داشتند در صحنه‌های نبرد حضور پیدا کنند. در آن زمان قرار بود نیروهایی را به منطقه اعزام کنیم. پسرچهای ۱۵ ساله که در آن جمع بود، فشنگ‌هایی را به‌سرگردن خود بسته بود و پوتین‌هایش را که برای ارایشش بزرگ بود، به پا کرده بود و بند

شکل می‌گیرد مبنی‌بر رفتار نابالغانه و غیرمتعهدانه فرماندهان درخصوص واگذاری امر بااهمیت انتقال اسیران عراقی به نوجوانانی که از حداقل‌های آموزش هم‌برخوردار نیستند. کارگردانی فیلم ضعیف بود و بازی‌ها هم متوسط و معمولی. صداگذاری سکانس ابتدایی فیلم به‌عنوان تنها صحنه جنگی هم بیشتر تولید صدا‌های مهیب بود تا ابزار انتقال حس. در مجموع فیلم قدمی جلوتر از کتاب نبود اما از آنجا که فیلم کم‌خرج و کم‌ادعایی است به‌عنوان اولین اثر یک فیلمساز، نتیجه نسبتاً قابل‌قبولی داشته است. پیش از پس از تماشای فیلم، کتاب را باید خواند تا ادعای این متن عیارسنجی شود. در اینجا بخشی از روایت احمد یوسف‌زاده از کتاب «آن بیست و سه نفر» را می‌خوانیم.

«متن نامه نویسنده به صدام در سال ۱۳۷۵

آقای صدام حسین، رئیس‌جمهور عراق تابستان سال ۱۹۸۲ میلادی من - احمد یوسف‌زاده- که آن زمان ۱۶ساله بودم به‌همراه هزاران جوان شجاع ایرانی در عملیات بزرگی به اسم بیت‌المقدس با رمز یاعلی‌ابیطالب، ماهر عبدالرشید، فرمانده سپاه هفتم و شکست دادیم و تن‌زخمی خرمشهر عزیزمان را از زیر چکمه‌های سربازان متجاوز تو بیرون کشیدیم. تقدیر چنین بود که جمعی از ما اسیر بشویم و ننواییم در جشن آزادسازی خرمشهر، که تو آن را محرمه نامیدی، شرکت کنیم. تو که چنان شکست تلخی را باور نمی‌کردی، دستور دادی من و بیست‌ودو نفر از هم‌زمان نوجوان را از دیگر اسرا جدا کنند تا از ما طعمه‌ای بسازی برای قرار از تلخی گزنده آن شکست سنگین. بوق‌های تبلیغاتی‌ات شب و روز جار زدند که رژیم ایران کودکانی چند را به کوره جنگ فرستاده و کلبیدی به گردن هریک آویخته که اگر کشته شدند، درهای بهشت را با آن باز کنند! ماموران تو آنگاه ما را در شهر بازی بغداد مزروره‌ا بر ماشین برقی کودکان سوار کردند که مثلاً امام و کشور ما را مسخره کنند که ببینید سربازان خمینی چه کسانی هستند؟ چند روز بعد، ما را در یکی از قصرهایت به اجبار روبه‌روی تو نشان‌دند و تو با لبخندی که پشت آن می‌شد گریه‌های شکست را در خرمشهر دید، مهربانانه! با ما سخن گفتی. گفتی که ما طفلیم و جای طفل در دبستان است، نه در جنگ. گفتی: «کل اطفال العالم اطفالنا! همه بچه‌های دنیا بچه‌های ما هستند. گفتی که ما را آزاد می‌کنی به شرطی که دیگر به جنگ نیاییم. آقای صدام حسین، اگر یادت باشد، خواسته دیگری هم از ما داشتی. گفتی: «من آزادتان می‌کنم که بروید درس بخوانید. دکتر و مهندس بشوید و بعد برای من نامه بنویسید.» امروز، که من از دانشگاه فارغ‌التحصیل شده‌ام، در پاسخ به همان درخواست توست که این نامه را می‌نویسم. راستی یادت هست می‌گفتی همه کودکان دنیا کودکان ما هستند. مگر کودکان حلبیه، که در آغوش مادران مرده‌شان به جای شیر گاز خردل فروخوردند، مال این دنیا نبودند. مگر امیر ۱۵ساله -امیر شاپ‌سندی، اهل کرمان- که سخت‌ترین شکنجه‌ها را در اردوگاه‌های عراق تحمل کرد و نقیب محمد، افسر یعنی تو، زیر تازیانه سیاهش کرد و بعد هم با انوی داغ گوشت پاهای او را کند و مجبورش کرد با همان پاهای بریان‌شده روی‌شن‌های اردوگاه بدود، از فرزندان همین دنیا نبود؟ صدام حسین، ما، همان رزمندگان کوچکی که در آوریل سال ۸۲ به حضورشان پذیرفتی، از قصر تو به زندان نمناک استخبارات برگشتیم و با یک اعتصاب غذای پنج روزه دولت را مجبور کردیم که بپذیرد ما رزمنده‌ایم، نه کودک. با تحمل شکنجه‌هایی که ذکرشان در این نامه نمی‌گنجد، پس از گذراندن شیرین‌ترین سال‌های عمرمان در شکنجه‌گاه‌های تو، سرانجام با گردنی افراشته قدم به خاک میهن‌مان گذاشتیم و امروز برخی از ما دکتر و مهندس شده‌اند و در سازندگی کشورشان سهیم هستند. در پایان این مثل ایرانی‌ها را هم به خاطر بسیار که زمستان می‌گذرد، اما روسیاهی به زغال می‌ماند.

احمد یوسف‌زاده، اسیر شماره ۲۱۳، اردوگاه رمادی»

